در سال 1789 ميلادي، در فرانسه، انقلابي روي داد كه معروف به “انقلاب كبير فرانسه” شده است. اين انقلاب را فراماسونرها و طرفداران ايده‌هاي بورژوازي رهبري كردند و در متن “پروتكل‌هاي صهيونيزم جهاني” آمده است كه: «ما اين انقلاب را “انقلاب كبير” ناميديم».

انقلاب فرانسه يك انقلاب ليبرال - بورژوايي بود. قبل از وقوع انقلاب و در زمان سلطنت لويي شانزدهم، فرانسه داراي يك مجلس طبقاتي بود و اشرافيت فئودال از مزاياي ويژه‌اي برخوردار بودند كه نمايندگان بازرگانان و سرمايه‌داران و صاحبان صنايع فاقد آن امتيازها بودند. در جريان انقلاب فرانسه، رهبري با سرمايه‌داران و بازرگاناني بود كه ايده‌هاي بورژوايي و عصر روشن‌گري را در سر داشتند و تحت شعار “برابري” خواهان حقوق برابر با اشراف و لغو امتيازات ويژة فئودالي بودند.

بورژوازي، ذيل شعار “آزادي”، محدود شدنِ قدرت سلطنت و گسترش نفوذ زرسالارانِ صاحب سرمايه (بازرگانان، رباخواران، صاحبان صنايع) را طلب مي‌كرد و توده‌هاي مردم كه اكثراً از دهقانان فقير و پيشه‌ورزان خرده‌پا و گروه كم‌جمعيت كارگران صنايع تشكيل مي‌شد، در آرزوي لغو ماليات‌هاي فئودالي و عشريه‌هاي اجباري به كليسا بودند. توده‌ها تحت هدايت افرادي مثل “ميرابو”، “مارا”، “دانتون”، “ربسپير” و تأثيرپذيري از ايده‌هاي فيلسوفان عصر روشن‌گري به ويژه افرادي مثل “ولتر” و “روسو” عليه سلطنت مطلقة لويي شانزدهم طغيان كردند و در 14 فورية 1789 “زندان باستيل” را كه نماد استبداد خاندان “بوربون” بود، ويران ساختند.

با عقب‌نشيني لويي شانزدهم، سلطنت مشروطه تشكيل شد و بورژوازي ليبرال، بخش عمده‌اي از قدرت را به دست گرفت. در فاصلة سال‌هاي 1790 - 1792 قدرت غالباً در دست كلوپ سياسي “ژيروندَن”‌ها يعني نمايندگان سرمايه‌داري ليبرالِ خواهان سلطنت مشروطه قرار داشت. شاكلة كلوپ “ژيروندن”ها توسط فراماسونرها اداره مي‌شد و رهبران معروف آن “ميرابو” فراماسونر بودند. اينان در مجلس ملي فرانسه، قوانين بسياري به نفع سرمايه‌داران و به منظور بسط سكولاريسم به تصويب رساندند، اما فكر چنداني به حال توده‌هاي فقير دهقانان و كارگران نكردند. از اين رو موج اعتراضات اقشار فرودست، دوباره بالا گرفت و اين‌بار نمايندگان جناح تندرو و بورژوازي كه “ژاكوبن”‌ها ناميده مي‌شدند به قدرت رسيدند. ژاكوبن‌ها نيز اكثراً فراماسونر بودند و رهبر آنها “ربسپير”، سخت تحت تأثير ايده‌هاي دموكراتيك “ژان ژاك‌ رسو” قرار داشت. در قريب دو سال حكومت ژاكوبن‌ها (1792 - 1794) در فرانسه، رژيم جمهوري اعلام شد و علي‌رغم شعارهاي بسيار در خصوص “حقوق بشر” و “آزادي”، دوران “ترور و وحشت” حاكم شد و نزديك چهل‌هزار نفر توسط جمهوري انقلابي مدافع حقوق بشر با گيوتين گردن زده شدند و ده‌ها هزار نفر بازداشت و روانة زندان‌ها شدند و جو اختناق شديدي پديد آمد.

در دوران ژاكوبن‌ها اگرچه اصلاحات ارضي به نفع روستاييان انجام شد اما مشكلات معيشتي مردم اغلب ادامه يافت و حاكميت صاحبان سرمايه، جانشين حكومت فئودال‌ها و اشراف‌ گرديد. توده‌هاي فقير روستايي و شهري چون روند اوضاع را به نفع خود نديدند، از حكومت نااميد شدند و دست از حمايت از آن كشيدند و جناحي از سرمايه‌داري فرانسه كه از دست ژاكوبن‌ها ناراحت بود در 27 ژوئيه 1794 (9 ترميدور) كودتايي عليه “ربسپير” و “ژاكوبن‌ها” صورت داد و آنها را سرنگون و ربسپير را اعدام كرد.

نقش تاريخي انقلاب فرانسه كه توسط ژاكوبن‌ها كامل گرديد، لغو امتيازات فئودال‌ها و اشراف، برقراري حكومت سرمايه‌داران به جاي فئودال‌ها، بسط سكولاريسم و زمينه‌سازي براي ايجاد يك نظام دموكراسي ليبرال در فرانسه بود كه تا سال 1794 ميلادي، تقريباً موفق به انجام همة اينها گرديد؛ هرچند كه انقلاب، روندي پرفراز و نشيب و بسيار خونين و پرنوسان را طي كرد.

انقلاب فرانسه به لحاظ ايدئولوژيك تجسم آرمان‌هاي ايدئولوژي ليبراليسم بود و به لحاظ اجتماعي توسط طبقة سرمايه‌داري فرانسه و به ويژه روشن‌فكران مدرنيست رهبري گرديد؛ هرچند كه سختي‌ها و مشقات و تلفات انساني آن را توده‌هاي محروم روستايي و شهري متحمل شدند. انقلاب فرانسه به لحاظ ميزان تأثيرگذاري و سير حركت و ايدئولوژي ليبرال بورژوايي رهبري كنندة انقلاب و نيز نتايج و تبعات گستردة آن در فرانسه و سراسر اروپا، به مظهر و نمونة كلاسيك